

تاریخچهٔ پیدایش بابیت و بهائیت

(بخش دوم)

علی بورونی

تاریخ اجمالی ظهور و افول سید علی محمد باب

اجمالاً او در اول محرم ۱۲۳۵ قمری / ۱۳ اکتبر ۱۸۱۹ میلادی متولد شده و در سال ۱۲۶۰ قمری ادعای ذکریت کرد در حالی که ۲۵ سال از عمرش سپری شده بود. در سال ۱۲۶۱ قمری یعنی یکسال بعد ادعای بابیت و در سال ۱۲۶۲ قمری ادعای مهدویت و در سال ۱۲۶۳ قمری ادعای نبوت و در سال ۱۲۶۴ ادعای ربوبیت و در سال ۱۲۶۵ ادعای الوهیت نمود، و بالاخره در سال ۱۲۶۶ تمام آن ادعاها را منکر شد و توبه نامه نوشت و در همان سال در حالی که سنش به ۳۱ سال رسیده بود به اعدام محکوم و تیرباران شد.

کتاب‌های باب

کتاب‌هایی که سید علی محمد باب در طول زندگی و تبعید و زندان نوشته است عبارتند از:

- ۱ - احسن القصص (دارای ۱۱ سوره و اولین آنها سورهٔ الملك) در تفسیر سورهٔ یوسف است.
- ۲ - زیارت جامعه (محتوی دو زیارت که با خواندن آنها ائمه اطهار - علیهم السلام - زیارت می‌شوند).
- ۳ - دلایل السبعه (در دو قسمت عربی و فارسی).
- ۴ - پنج شأن.
- ۵ - صحیفهٔ عدلیه.

- ۶- الواح خط (شامل ۲۰ لوح به خط خودش و سید حسن یزدی کاتبش).
 ۷- رساله للثمره.
 ۸- نه جزوه در تفسیر سورة بقره، حمد، توحید، قدر، عصر و ...
 ۹- بیان عربی.
 ۱۰- بیان فارسی.
 به جمیع کتاب‌های باب (بیان) گفته می‌شود.

ماجرای بدشت (نسخ اسلام!)

در صفحات قبل راجع به سه تن از پیروان باب به نام‌های میرزا یحیی نوری (صبح ازل) و میرزا حسینعلی نوری (بهاء الله) و زرین تاج (قره العین) مطالبی را ذکر کردیم و هم چنین گفته شد که این سه نفر در استمرار عقاید باب نقش بسزایی داشتند. یکی از وقایعی که در ایام تبعید و اسارت باب رخ داد ماجرای «بدشت» است که از آن پس فصل تازه‌ای در دیانت بابیت باز شده است و عمده سران آن ماجرا نیز همین سه تن بوده‌اند. اکنون خلاصه واقعه را از کتاب قاموس توفیق منیع مبارک اشراق خاوری می‌خوانیم؛ او می‌نویسد:

«در نزدیکی شاهرود امروز، بدشت معلوم و مشهور است ... باری جمال مبارک (حسینعلی نوری) جمعی از اصحاب را که بالغ بر ۸۱ نفر بوده‌اند مهمان کرده بودند، و آن انجمن برای دو منظور تشکیل شده بود؛ یکی برای استخلاص حضرت اعلی (علی محمد باب) از حبس ماکو مشورت کنند؛ و دیگر آن که استقلال شرع بیان (سید علی محمد) و نسخ شرع سابق (اسلام) ابلاغ شود ... بالاخره شرع بیان و نسخ شریعت اعلام شد (به اصطلاح بهائیان قیامت کبری پدید آمد زیرا آنها روز نسخ دین سابق و اعلام دین جدید را قیامت کبری می‌خوانند)... تمام جمعیت در دوره توقفشان (که ۲۲ روز بوده) در بدشت به اسم تازه‌ای موسوم شدند از جمله خود هیکل مبارک (حسینعلی) به اسم (بهاء الله)... در ایام اجتماع یاران در بدشت هر روز یکی از تقالید قدیمه الغاء می‌شد. یاران نمی‌دانستند که این تعبیرات از طرف کیست! معدودی هم در آن ایام به مقام حضرت بهاء الله عارف بودند و می‌دانستند که او

مصدر جمیع این تعبیرات است ... ناگهان حضرت طاهره (قره العین) بدون حجاب با آرایش و زینت به مجلس ورود فرمودند. حاضرین که چنین دیدند دچار وحشت شدید گشتند، همه حیران ایستاده بودند زیرا آنچه را منتظر نبودند می دیدند، زیرا معتقد بودند که حضرت (طاهره) مظهر حضرت فاطمه - سلام الله علیها - است و آن بزرگوار را رمز عفت و عصمت و طهارت می شمردند، عبدالخالق اصفهانی دستمال را در مقابل صورت گرفت و از مقابل طاهره فرار کرد و فریاد زنان دور شد و چند نفر دیگر هم از این امتحان بیرون آمدند و از امر تبری کرده و به عقیده سابق خود برگشتند ... از اجتماع یاران در بدشت مقصود اصلی که اعلان استقلال امر مبارک بود حاصل گردید.»

این جریان را آبتی (آواره) در کتاب کواکب الدریه به صورت مفصل تری چنین نقل می کند:

«در سال ۱۲۶۴ ه.ق. کبار اصحاب باب یک مصاحبه مهمی و یک اجتماع و کنکاش فوق العاده ای در دشت بدشت کرده اند که موضوع عمده آن دو چیز بوده؛ یکی چگونگی نجات و خلاصی نقطه اولی (باب)؛ و دیگر در تکالیف دینی و این که آیا فروع اسلامی تغییر خواهد کرد یا نه؟»

مجملاً از این قضیه آن که چون اصحاب از طهران به جانب خراسان ره فرسای شدند یک دسته به ریاست قدوس (محمدعلی بایی) و باب الباب (ملاحسین بشرویه ای) از جلو و دسته دیگر به ریاست بهاء الله و قره العین از عقب می رفتند. دشت به دشت رفتند تا به دشت بدشت رسیدند در آنجا چادرها زدند و خیمه ها برپا کردند و بدشت محفل خوش آب و هوایی است که واقع شده است بین شاهرود و خراسان و مازندران و نزدیک است به محلی که آن را هزار جریب می گویند، و اگر چه اخبار تاریخچه در بسیاری از مسائل بدشت ساکت است و افکار ناقلین در این موضوع متشتت، ولی قدر مسلم این است که عمده مقصد اصحاب در این اجتماع و کنکاش در موضوع آن دو مطلب بوده که ذکر شد، چه از طرفی باب الباب به ماکو رفته محبوسیت نقطه اولی را دیده و آرزو می نمود که وسیله نجات حضرتش فراهم شود، و نیز قره العین در این اواخر باب مکاتبه با باب را گشوده همواره مراسله

می نمود و از توقیعات صادره از ماکو چنین دانسته بود که وقت حرکت و جنبش است، خواه برای تبلیغ و خواه برای انجام خدمات دیگر و در هر صورت خاموش نباید نشست.

و اما ... بهاء الله مکاتباتشان با باب استمرار داشت و چنان که اشاره شد و بشود اکثر از اصحاب پایه قدرش را برتر از ادراک خود شناخته و می شناختند و مشاوره با حضرتش را در هر امر لازم تر از همه چیز می شمردند، و از طرف دیگر اکثر تکالیف مبهم و امور در هم بود.

بعضی امر جدید را امری مستقیم و شرعی مستقل می شناختند، و بعضی دیگر آن را تابع شرع اسلام در جزئی و کلی می دانستند و حتی تغییر در مسایل فروعیه نیز جایز نمی شمردند، و بسیاری از مسایل واقع شد که تباین و تخالف کلی در انظار پیدا می شد و غالباً قرة العین را حکم کرده، جواب کتبی یا شفاهی از او گرفته، قانع می شدند و او نیز هر چند در ابتدا مستقلاً جوابی نمی داد و اقدامی نمی کرد و اگر چه سراً هم بود بعد از مذاکره و مشاوره جوابی می داد و اقدامی می نمود. و بعضی از مورخین گفته اند حتی طلب کردن ظاهره را به طهران و اقدام او به این مسافرت برای مسأله بدشت بوده.

خلاصه، این دواعی سبب شد که اصحاب در گوشه فراغت و دشت پر نزهت مجتمع ساختند ... پس در باب نجات باب تصمیم گرفتند که مبلغین به اطراف بفرستند و احباب را دعوت به زیارت کنند که هر کس برای زیارت حضرت به ماکو سفر کند و هر کسی را هر چه مقدور است بر دارد و ماکو را تمرکز دهند و از آنجا نجات باب را از محمد شاه بطلبند. اگر اجابت شد فهما، و الا به قوه اجبار، باب را از حبس بیرون آورند؛ ولی حتی المقدور بکوشند که امر به تعرض و جدال و طغیان و عصیان با دولت نکشد، و چون این مسأله خاتمه یافت و از تصویب گذشت سپس در موضوع احکام فرعیه سخن رفت.

بعضی را عقیده این بود که هر ظهور لاحق، اعظم از سابق است و هر خلفی، اکبر از سلف و بر این قیاس نقطه اولی، اعظم است از انبیای سلف و مختار است در تغییر احکام فرعیه.

بعضی دیگر معتقد شدند که در شریعت اسلام تصرف جایز نیست و حضرت باب مروج و مصلح آن خواهد بود.

و قره العین از قسم اول بوده، اصرار داشت که باید به عموم اخطار شود و همه بفهمند که باب دارای مقام شاریت است و حتی شروع شود بعضی تصرفات و تغییرات از قبیل افطار صوم رمضان و امثالها و اگر چه قدوس هم مخالف نبود ولی جرأت نداشت این رأی را تصویب نماید، زیرا هم خودش در تعصبات اسلامیة متعصب بود و به سهولت نمی توانست راضی بشود که مثلاً صومی را افطار کند و هم توهم از دیگران داشت که قبول نکنند و تولید نفاق و اختلاف گردد؛ ولی قره العین می گفت این کار بالاخره شدنی است و این سخن گفتنی پس هر چه زودتر بهتر، تا هر کس رفتنی است برود و هر کسی ماندنی و فداکار است بماند. پس روزی قره العین این مسأله را طرح کرد که به قانون اسلام، ارتداد زنان سبب قتل ایشان نیست، بلکه باید ایشان را نصیحت و پند داد تا از ارتداد خود برگردند و به اسلام بگردند؛ لهذا من در غیاب قدوس این مطلب را گوشزد اصحاب می کنم اگر مقبول افتاد مقصد حاصل، و الا قدوس سعی نماید که مرا نصیحت کند که از این بی عقلی دست بردارم و از کفری که شده برگردم و توبه نمایم. این رأی نزد خواص پسندیده افتاد و در مجلسی که قدوس به عنوان سردرد حاضر نشده و بهاء الله هم تب و زکامی عارضشان شده بود از حضور معاف بودند، قره العین پرده برداشت و حقیقت مقصود را گوشزد اصحاب نمود. مهمه در میان اصحاب افتاد. بعضی تمجید نمودند و برخی زبان به تنقید گشودند و نزد قدوس رفتند شکایت نمودند. قدوس به چرب زبانی و مهربانی ایشان را خاموش کرد و حکم را موکول به ملاقات طاهره و استطلاعات از حقیقت فرموده و بعد از ملاقات، قرار اخیر این شد که قره العین این صحبت را تکرار کند و قدوس را به مباحثه بطلبد و قدوس در مباحثه مجاب و ملزم گردد؛ لهذا روز دیگر چنین کردند و چنان شد که منظور بود، اما با وجود الزام و اقحام قدوس باز مهمه و دمدمه فرو نشست و بعضی از آن سرزمین رخت بر بستند و چنان رفتند که دیگر برنگشتند، ولی آنها که طاقت نیاورده رفته بودند، سبب فساد شدند و جمعی از مسلمین بر حضرات تاخته، ایشان را مضروب و اموالشان را منهب کرده، آنها را از

آن حدود متواری کردند و آنها با همان تصمیم که در تمرکز به ما کو داشتند از آنجا به سه جهت تقسیم شده، بهاء الله و جمعی به طهران، و طاهره با قدوس به مازندران، و باب‌الباب با معدودی اولاً به مازندران بعداً به خراسان رهسپار شدند.»

و این چنین بود که فرقه بابی وارد برهه جدیدی شد و به عنوان یک شرع مستقل و ناسخ اسلام برای پیروان باب مطرح شد و همانگونه که ملاحظه شد بعضی از قبول آن امتناع کردند که از جمله آنها «ملا حسین بشرویه‌ای» اولین مرید باب است، چنانچه فاضل مازندرانی در ظهور الحق می‌نویسد:

«ملا حسین بشرویه‌ای که حلقهٔ اخلاص حضرت قدوس در گوش داشت در بدشت حاضر نبود، همین که واقعات مذکوره به سمعش رسید گفت: اگر من در بدشت بودم اصحاب آنجا را با شمشیر کیفر می‌نمودم.»

ولکن عباس افندی (عبدالبها) در مکاتبات می‌نویسد:

«جناب طاهره، انی انا الله را در بدشت تا عنان آسمان به اعلى النداء بلند نمود و هم چنین بعضی احباء در بدشت.»

و از این جمله معلوم می‌شود که اصحاب بدشت مقام شاریت را برای قره العین و حسینعلی بهاء و نیز سید علی محمد باب قایل بوده‌اند و از همین جهت است که بعضی با نسخ اسلام موافقت کردند و قوانین دین جدید را پذیرفتند اگر چه دلایل و علل دیگری هم برای این امر وجود داشت!!

قسمت‌هایی از کلمات سید علی محمد باب

حال قسمت‌هایی از کلمات و احکام سید علی محمد را که در کتاب‌های مختلفش ذکر کرده است می‌خوانیم. بعضی از کلمات او را نمی‌توان ترجمه کرد، زیرا مفهوم درستی ندارند و دلیلش آن است که کلمات عربی را بدون قاعده و اصول دستوری به هر صورت که خواسته به دنبال یکدیگر آورده است و تفسیر و توضیح آنها ممکن نیست، برای مثال به کلمات او در بیان عربی اش اشاره می‌کنیم:

۱ - «یا خلیل! بسم الله الاقدم الاقدم، بسم الله الواحد القدام، بسم الله المقدم، بسم الله القدام القدام، بسم الله القدام القدام، بسم الله القدام القدام، بسم الله القدام»

المتقدم، بسم الله المتقدم المتقدم، بسم الله القادم المتقادم ...»

۲ - «بسم الله الاجمل الاجمل، بسم الله الجمل الجمل، بسم الله الجمل ذی الجمالین، بسم الله الجمل ذی الجملاء، بسم الله المجمل المجمل، بسم الله المجمل المجمل، بالله الله الجمل ذی الجمالین، بالله الله الجمل ذی الجملاء، بالله الله الجمل ذی الجمالات، بالله الله الجمل ذی الجمالات ...»

۳ - «بسم الله الابهی الابهی، الحمد لله المشرق البراق و المبرق الشرق و المغرب الرفاق و الموفق الشفاق و المشفق الحقاق و المحقق الفواق و المنفوق السباق و المسبق الشیاق و المسمق اللحاق و الملق الرتاق ...»

و در بیان فارسی می نویسد:

«تسبیح و تقدیس بساط عز مجد سلطانی را لایق که لم یزل و لا یزال به وجود کینونیت ذات خود بوده و هست، و لم یزل و لا یزال به علو ازلیت خود متعالی بوده، و از ادراک کل شیء بوده و هست. خلق فرموده آیه عرفان خود را هیچ شیء الا بعجز کل شیء از عرفان او، و تجلی فرموده به شیء الا به نفس او. از لم تزل متعالی بوده از افتران به شیء و خلق فرموده کلی شیء را بشأنی که کل به کینونیت فطرت اقرار کنند نزد او در یوم قیامت به این که نیست از برای او عدلی و نه کفوی و نه شبهی و نه قرینی و نه مثالی، بل متفرد بوده و هست به ملیک الوهیت خود، و متعزز بوده و هست به سلطان ربوبیت خود.»

نشناخته است او را هیچ شیء حق شناختن و ممکن نیست که بشناسد او را شیء بحق شناختن، زیرا که آنچه اطلاق می شود بر او ذکر شیئیت، خلق فرموده است او را به ملیک مشیت خود، و تجلی فرموده به او به نفس او در علو مقعد او، و خلق فرموده آیه معرفت او را در کنه کل شیء تا آن که یقین کند به این که او است اول و او است آخر و او است ظاهر و او است باطن و او است خالق و رازق و او است قادر و عالم و او است سامع و ناظر و او است قاهر و قائم و او است محیی و ممیت و او است مقتدر و او است مرتفع و متعالی، و او است که دلالت نکرده و نمی کند الا بر علو تسبیح او و سمو تقدیس او و امتناع توحید او و ارتفاع تکبیر او، و نبوده از برای او اولی به اولیّت خود، و نیست از برای او آخری الا به آخریت خود، و کلی شیء

بما قد قدر فيه او يقدر قد شيء بشيئته و حَقِّقْ بانيته، و به او بدع فرمود خداوند خلق كل شيء را، و به او عود می فرماید خلق كل شيء را، و اوست که از برای او كل اسماء حسنی بوده و هست، و مقدّس بوده کنه ذات او از هر بهایی و علایی، و منزّه بوده جوهر مجد او از هر امتناعی و ارتفაცი، و او است اوّل و لا يعرف به، او است آخر و لا يوصف به، و او است ظاهر و لا ينعت به، او است باطن و لا يدرك به، و او است اول من يؤمن بمن يظهره الله، و او است اول بمن ظهر.

نمونه‌ای از احکام باب

و حال نظری می افکنیم به احکامی که باب در کتاب‌ها و کلماتش آورده است. اگر چه در صحیفه عدلیه به این مطلب اقرار می کند که: «شریعت (اسلام) همه نسخ نخواهد شد بل، حلال محمد - صلی الله علیه و آله - حلال الی یوم القیامة و حرام محمد حرام الی یوم القیامة» ولی عملاً در احکام باب مشاهده می شود که حلال به حرام و حرام به حلال تغییر پیدا کرده و احکام جدیدی بیان شده است که نمونه‌ای از آنها ذیلاً آورده می شود:

۱ - در باب ازدواج:

«ولا يجوز الاقتران لمن لا يدخل فی الدین»، یعنی ازدواج بابی با کسی که در دین بایان نیست جایز نمی باشد» (بیان، باب ۱۵)

باب درباره ازدواج، رضایت پدر و مادر را شرط می داند.

۲ - عدد ماه‌ها:

در احسن القصص می گوید: «عدد ماه‌ها ۱۲ است که چهار ماه آنها از ماه‌های حرام است».

ولی در بیان، باب ۳ می گوید: «عدد ماه‌ها ۱۹ است و هر ماهی ۱۹ روز می باشد و جمع ایام سال به عدد «کل شیء» است که به حساب ابجد ۳۶۱ روز است».

۳ - طهارت فضله موش و منی:

«فضله موش پاک است و دوری از آن واجب نیست». (بیان، باب ۱۷)

«آب (منی) که شما از آن آفریده شده‌اید، خداوند آن را در کتاب پاک

نمود». (بیان فارسی)

۴ - جواز ربا:

«و اذن فرموده خداوند تجار را در تنزیلی که دأب است امروز مابین ایشان و بر آن که تناقص و تزاید در معاملات خود قرار دهند». (بیان، باب ۱۸)

۵ - تولید نسل از راه دیگر:

«بر هر شخص واجب شده که ازدواج کند، تا نسل خدا پرست از او باقی بماند و باید در این راه جدّیت نماید، و اگر مانعی در ایجاد نسل از یکی از طرفین بود جایز است برای هر یک از آنها با اجازه دیگری به وسیله دیگری ایجاد نسل نماید و ازدواج با کسی که در دین بیان نیست جایز نمی‌باشد». (بیان، باب ۱۵)

۶ - جواز استمناء:

«قد عفی عنکم ما تشهدون فی الرؤیا او اتم بانفسکم عن انفسکم تستمینون»، یعنی بخشیده شده بر شما آنچه را که در خواب می‌بینید (احتلام) و یا با بازی با خود استمناء می‌نمایید. (بیان عربی، باب ۱۰)

۷ - تعدد زوجات:

«ازدواج با دو زن جایز است و بیشتر جایز نیست». (صحیفه الاحکام)

۸ - حرمت متعه:

«خداوند ازدواج موقت را در این دوره پاک حرام کرده است و مردم را از هواپرستی منع نموده است». (بیان، باب ۷)

۹ - ازدواج با اقارب:

«و لقد اذن الله بین الاخ و اخته»، یعنی و اجازه ازدواج بین خواهر و برادر داده است. (شؤون خمسه)

۱۰ - سن ازدواج:

«بر پدران و مادران نوشته شده که بعد از یازده سال پسر و دختر خود را ازدواج دهند». (لوح هیکل، ضمیمه بیان عربی)

«چون سن ذرّیات به یازده برسد باید ازدواج کنند، ولی اگر پسر ۱۱ ساله و دختر ۱۰ ساله باشد بهتر است». (صحیفه الاحکام)

۱۱ - دفن اموات:

«اموات خود را در بلور یا سنگ‌های محکم قرار دهید و دفن کنید، یا در میان چوب‌های سخت و لطیف گذاشته و دفن نمایید، و انگشترهایی که منقوش به آیه باشد در دست آنها کنید». (بیان، باب ۳۲)

۱۲ - حرمت خرید و فروش عناصر اربعة:

«عناصر اربعة (آب، خاک، آتش، باد) را خرید و فروش نکنید». (بیان عربی)

۱۳ - نماز:

«نماز عبارت از آن است که ۱۹ بار در روز با وضو و به قبله بایستید و این آیه را بخوانید: «شهد الله انه لا اله الا هو له الخلق و الامر». (آئین باب)

«بعضی نماز را چنین تقسیم کرده‌اند: نماز کبیر و نماز وسطی و نماز صغیر، و نماز کبیر در هر ۲۴ ساعت یکبار خوانده می‌شود، نماز صغیر، تنها دو سطر دعا است که فقط هر روز خوانده می‌شود، نماز وسطی هم یک رکعت است که در صبح و ظهر و شام خوانده می‌شود». (آئین باب)

۱۴ - حرمت نماز جماعت:

«نماز با جماعت حرام است مگر در نماز با میت که اجتماع برای نماز می‌کنید، ولی قصد افراد می‌نمایید». (بیان فارسی)

۱۵ - روزه:

«۱۹ روز و در ماه (علاء) که نوزدهمین ماه می‌باشد است و عید فطر همان عید نوروز، و حد روز از طلوع آفتاب تا غروب آن است». (بیان، باب ۱۸)

۱۶ - علم و دانش:

«فلتمحون کل ما کتبتم و لتستدلن بالبیان»، یعنی آنچه که تاکنون نوشته‌اید نابود کنید و حتماً به کتاب بیان استدلال نمایید. (بیان عربی، باب ۶).

«لا يجوز التدريس في كتب غير البيان ... و ان ما اخترع من المنطق و الاصول و غيرهما لم يؤذن لأحد من المؤمنين»، یعنی تدریس در کتاب‌های غیر از کتاب بیان روانیست و آنچه که اختراع شده به نام منطق و اصول و غیر آن دو برای احدی از مؤمنان اذن داده نشده. (بیان عربی، باب ۱۰).

«نهی عنکم فی البیان ان لا تمکلن فوق عدد الواحد من کتاب و ان لم تملکتکم فلیزمنکم تسعة عشر مثقالاً من ذهب احداً فی کتاب اللّٰه لعلکم تتقون»، یعنی در کتاب بیان از شما نهی می‌شود که مالک زیاده‌تر از ۱۹ کتاب شوید و اگر بیش از ۱۹ کتاب داشتید بر شما (برای هر کتاب) ۱۹ مثقال طلا (به عنوان کفاره) واجب می‌گردد، این حدی است در کتاب خدا شاید پرهیزکار گردید. (بیان عربی، باب ۷)

«واجب است هر کتابی که ۲۰۲ سال (مطابق با اسم علی محمد) از استعمال آن گذشت مالک آن را تجدید کند یا آن را نابود سازد و یا به شخصی عطا نماید». (بیان فارسی، باب اول)

قداست و حرمت عدد ۱۹ در بیان

«نوزده روز در آخر سال روز گرفته و ذکر خدا کنید». (بیان، باب ۸)

«بر هر شخص واجب است که برای وارث خود ۱۹ ورقه کاغذ لطیف و ۱۹ انگشتری که بر آنها اسامی خدا منقوش شده باقی گذارد». (بیان، باب ۸)

«برای شهری مهریه زیاد تر از ۹۵ مثقال طلا و برای دهاتی زیاده‌تر از ۹۵ مثال نقره جایز نیست و در هر دو صورت باید کمتر از ۱۹ مثقال نباشد». (بیان، باب ۷)

«هرگاه شخصی کسی را عمدتاً محزون کرد باید ۱۹ مثقال طلا بدهد». (بیان، باب ۱۸)

«اگر شخصی کسی را برای سفر مجبور کند، یا بدون اجازه او داخل خانه او شود یا بدون اجازه او را از خانه اش خارج سازد تا ۱۹ ماه زن او بر او حرام خواهد بود». (بیان، باب ۱۶)

«اگر معلمی چوبی بر گوشت و بدن بچه‌ای زد، زن او تا ۱۹ روز بر او حرام می‌شود، اگر چه از روی فراموشی بزند و اگر زن نداشته باشد باید ۱۹ مثقال طلا به آن بچه بدهد». (بیان، باب ۱۱)

«هر سال به عدد (کل شیء) (که به حساب ابجد ۳۶۱ می‌باشد) است و هر سال عبارت از ۱۹ ماه و هر ماهی ۱۹ روز است». (بیان، باب ۳)

عدد و نام ماهها در دین باب

فاضل قائینی در کتاب دروس الدیانة نام ماهها را به این ترتیب ذکر کرده است:
 ۱- شهر البهاء. ۲- شهر الجمال. ۳- شهر الجلال. ۴- شهر العظمة. ۵- شهر النور. ۶- شهر الرحمة. ۷- شهر الکلمات. ۸- شهر الکمال. ۹- شهر الاسماء. ۱۰- شهر العزة. ۱۱- شهر المشیة. ۱۲- شهر القدرة. ۱۳- شهر العلم. ۱۴- شهر القول. ۱۵- شهر المسائل. ۱۶- شهر الشرف. ۱۷- شهر السلطان. ۱۸- شهر الملک. ۱۹- شهر العلاء. آیتی (آواره) در کتاب کشف الحیل می نویسد:

«و هم چنین است اسم روزها و سال را به حروف ابجد حساب می کنند و چون ۳۶۱ می شود، ایام ۵ روز که زیاد می آید را ایام (هائ) و زوائد نامیده و آنها را (عطا و فیض) ملقب کرده اند و مثلاً بنا بر این تاریخ ۱۳۱۰/۸/۲۵ از شهر رجب ۱۳۵۰ که تاریخ تحریر (کشف الحیل) است می شود:
 فی یوم العلم من شهر القدرة من سنة (السل) من سنین البیان که سال ۹۰ ظهور باب است».

سوء قصد به ناصر الدین شاه

ناصرالدین شاه چهارمین شاه قاجاریه است. وی پس از چهل و نه سال سلطنت در ایران در روز هفدهم سال ۱۳۱۳ قمری به ضرب تپانچه میرزا رضا کرمانی از پای درآمد و کنار مرقد حضرت عبدالعظیم در شهر ری مدفون شد. چندی پس از اعدام سید علی محمد باب تعدادی از بایان تصمیم گرفتند که انتقام خون او را از ناصرالدین شاه بگیرند، بنابراین با طرح نقشه ای به او حمله کردند ولی تیر آنها به خطا رفته و ناصرالدین شاه جان سالم بدر برد و پس از این واقعه دستور داد که تعدادی از سران بایه را دستگیر کنند. آیتی در کوالب الدر به ماجرا را این چنین تعریف می کند:
 «شش نفر از بایه های متعصب که از آن جمله ملا صادق ترک بود در نیاوران شمیران به طرف ناصر الدین شاه تیراندازی کردند، و بعد نیز با قمه و غداره به شاه حمله بردند و او را مجروح نمودند ولی موفق به قتل ناصرالدین شاه نشدند. ناصرالدین شاه بعد از این واقعه در صدد دستگیری و نابودی بایه ها برآمد».

از جمله کسانی که مورد تعقیب قرار گرفت حسینعلی نوری (بهاء الله) بود که در لواسان به عنوان میهمانی به خانه صدر اعظم (میرزا آغاخان نوری) رفته بود و هنگامی که او را به دربار احضار کردند از لواسان به قصد نیاوران و مقر حکومتی شاه حرکت کرد ولی در بین راه در محل زرگنده به سفارت روس متوجه شده و به آنجا پناهنده شد.

این جریان را شوقی افندی نوه دختری حسینعلی بهاء در قرن بدیع خود شرح داده است و نیز در تلخیص تاریخ نبیل زرنندی این گونه نوشته شده است:

«حسینعلی بهاء پس از ترور شاه و توقیف عده‌ای از سران بهایی چند روز پنهان ماند و آنگاه از اختفاء بیرون آمد روز دیگر سواره به اردوی شاه که در نیاوران بود رفتند، در بین راه به سفارت روس که در زرگنده نزدیک نیاوران بود رسید. میرزا مجید، منشی سفارت روس (شوهر خواهر حسینعلی) از آن حضرت مهمانی کرد و پذیرایی نمود. جمعی از خادمان حاجی علیخان حاجب الدوله، بهاء الله را شناختند و او را از توقف بهاء الله در منزل منشی سفارت روس آگاه ساختند، حاجب الدوله فوراً مراتب را به عرض شاه رسانید، ناصر الدین شاه فوراً مأمور فرستاد تا بهاء الله را از سفارت روس تحویل گرفته به نزد شاه بیاورند، سفیر روس دالگورکی از تسلیم بهاء الله به مأمور شاه امتناع ورزید و به آن حضرت گفت: به منزل صدر اعظم بروید و کاغذی به صدر اعظم نوشت که باید بهاء الله را از طرف من پذیرایی کنی و در حفظ این امانت بسیار کوشش نمایی و اگر آسیبی به بهاء الله برسد و حادثه‌ای رخ دهد شخص تو مسؤول سفارت روس خواهی بود».

در هر صورت، میرزا حسینعلی بهاء را دستگیر کرده و از طرف حکومت به زندان انداختند تا واقعه سوء قصد و مسبب اصلی آن مشخص شود ولی در این حال هم باز پشتیبانی سفارت روس باعث نجات وی از زندان شد چنانچه در تلخیص تاریخ نبیل زرنندی آمده است:

«قنسول روس که از دور و نزدیک مراقب احوال او بود و از گرفتاری حضرت بهاء الله خبر داشت پیغامی شدید به صدر اعظم فرستاد و از او خواست که با حضور نماینده قنسول روس و حکومت ایران تحقیقات کامل درباره بهاء الله به عمل آید و

شرح اقدامات و سؤال و جواب‌ها که به وسیله نمایندگان به عمل می‌آید در ورقه نگاشته شود و حکم نهایی درباره آن محبوس بزرگوار اظهار گردد. صدر اعظم به نماینده قنسول وعده داد و گفت: در آینده نزدیکی به این کار اقدام خواهد کرد، آنگاه وقتی معین نمود که نماینده قنسول روس با حاجب الدوله و نماینده دولت به سیاه‌چال بروند. مقدماً جناب عظیم (ملا شیخ علی ترشیزی) را طلب داشتند و از محرک اصلی و رئیس واقعی سؤال کردند، جناب عظیم گفتند: رئیس بایه همان سید باب بود که او را در تبریز مصلوب ساختید، من خودم این خیال را مدت‌ها است در سر داشتم که انتقام باب را بگیرم، محرک اصلی خود من هستم، اما ملا صادق تبریزی که شاه را از اسب کشید، شاگرد شیرینی فروش بیش نبود که شیرینی می‌ساخت و می‌فروخت و دو سال بود که نوکر من بود و خواست که انتقام مولای خود را بگیرد ولی موفق نشد. چون این اقرار را از عظیم شنیدند، قنسول و نماینده حکومت اقرار او را نوشته به میرزا آقاخان خبر داد و در نتیجه حضرت بهاء الله از حبس خلاص شدند».

تبعید به عراق

پس از آزادی از زندان، حکومت وقت تصمیم گرفت که حسینعلی بهاء و برادرش میرزا یحیی را به عراق تبعید کند تا دیگر مجالی برای اغتشاش نداشته باشند که این مطلب در تلخیص تاریخ نبیل زرنندی اینگونه آمده است:

«حکومت ایران بعد از مشورت به حضرت بهاء الله امر کرد که تا یک ماه دیگر ایران را ترک نمایند و به بغداد سفر کنند، قنسول روس چون این خبر را شنید از بهاء الله تقاضا کرد به روسیه بروند و دولت روس از آن حضرت پذیرایی خواهند نمود... بهاء الله قبول ننمودند و توجه به عراق را ترجیح دادند و در روز اول ماه ربیع الثانی ۱۲۶۹ هجری به بغداد عزیمت فرمودند، مأمورین دولت ایران و نمایندگان قنسول روس تا بغداد با حضرتش همراه بودند.»

و خود حسینعلی بهاء در کتاب اشراقات می‌نویسد:

«این مظلوم از ارض طاء (طهران) به امر حضرت سلطان به عراق عرب توجه نمود

و از سفارت ایران و روس هر دو ملتزم رکاب بودند.»

و در جایی دیگر در همین کتاب می‌نگارد:

«خرجنا من الوطن و معنا فرسان من جانب الدولة العلیة الایرانیة و دولة الروس

الی ان وردنا العراق بالعزة و الاقتدار.»

حسینعلی بهاء پس از مدتی که در بغداد ماند روانه سلیمانیه شد و در آنجا درس‌هایی را از عرفان و تصوف فراگرفت (و مدتی به نام درویش محمد با لباس مبدل در سلیمانیه به سر برد که به شرح آن نمی‌پردازیم). دو سال بعد حسینعلی بهاء باز به بغداد برگشت و این در حالی بود که هنوز طوق بندگی و پیروی از برادرش میرزا یحیی صبح ازل را برگردن داشت و خود او در کتاب ایقان علت برگشتش را چنین ذکر می‌کند:

«قسم به خدا که مهاجرتم را خیال مهاجرت نبود، و مسافرتم را امید مواصلت نه، و مقصود جز این نبود که محل اختلاف احباب شوم و مصدر انقلاب اصحاب نگردم ... باری تا آن که از مصدر امر (میرزا یحیی) حکم رجوع صادر شد و لابداً تسلیم نمودم و راجع شدم.»

متن وصیتنامه باب به میرزا یحیی صبح ازل

همان گونه که گفته شد میرزا یحیی و میرزا حسینعلی که هر دو فرزندان میرزا عباس نوری بودند از برجسته‌ترین اصحاب و یاران باب بودند و باب نیز به آنان نظر داشته است، مخصوصاً در وصیتنامه‌ای که به میرزا یحیی می‌نویسد او را به عنوان خدای بعد از خودش نام می‌برد، متن وصیتنامه او چنین است:

«الله اکبر تکبیراً کبیراً، هذا کتاب من عند الله الی الله المهیمن القیوم، قل کلّ من الله مبدئون، قل کلّ الی الله یعودون، هذا کتاب من علی قبل نبیل، ذکر الله العالمین الی من یدل اسمہ اسم الوحید ذکر الله للعالمین، قل کلّ من نقطة البیان لیبدئون، آن یا اسم الوحید فاحفظ ما نزل فی البیان و أمر به فانک لصراط حق عظیم.»

یعنی: «خدا از همه چیز بزرگ‌تر است - این نامه‌ای از طرف خدای مهیمین و قیوم به سوی خدای مهیمین و قیوم است، بگو همه از خدا ابتدا شده‌اند و همه به سوی خدا

بازگشت می‌کنند، این نامه‌ای است از علی قبل نبیل (به ابجد محمد ۹۲ می‌شود و نبیل هم می‌شود ۹۲) که ذکر خدا برای جهانیان است به سوی کسی که نامش مطابق با وحید است (وحید به ابجد ۲۸ است و یحیی هم به استثنای الف آخرش ۲۸ است). بگو همه از نقطه بیان ابتدا می‌شوند ای نام وحید، حفظ کن آنچه را که در بیان نازل شد و به آن امر کن، پس تو در راه حق بزرگ هستی» (مقدمة نقطة الکاف).

کلمات میرزا یحیی صبح ازل

میرزا یحیی نیز مانند باب کلماتی را به سبک کلمات عرفانی و معنوی ایراد نموده که با دقت نظر می‌توان دریافت که در اول امر بهائیت هنوز بویی از عقاید اسلامی از این کلمات استشمام می‌شود، و اصطلاحاتی در آنهاست که حاکی از یک سبک مشترک گفتاری و نوشتاری در بین سران این فرقه است که سعی می‌کرده‌اند کلمات را به هم پیچیده و مغلق ادا کرده و در قالب مخصوصی آن را بیان کنند. حال به قسمتی از کلمات یحیی صبح ازل نظر می‌کنیم:

«هو الحق الممتنع السلطان، سپاس بی قیاس و حمد معری از شائبه ریب و رفتار، مرذات باری تعالی را سزاست که لم بزل محسوس به حس و حرکت و فنا و زوال و عدم وجود و ظهور و بطون و عرفان ر وجدان نبوده و لایزال مجسم شناخته نخواهد شد، نظر نموده در شؤونات انبیاء علیهم الصلاة والسلام که هیچ یک دعوی شناختن ذات خداوندی را ننموده، کذلک حضرت محمدی گفتار ما عرفناک حق معرفتک جاری فرموده، دعوی ادراک ذات الهی نفرموده، چنان که نص آیات کریمه و احادیث شریفه بوده، نظر به سوره توحید نموده که چگونه جاری شده و نص بوده بر شناختن ذات الهی، چه اگر کسی شریک با خداوند بوده ﴿قل هو الله احد﴾ گفته نمی‌شود و اگر شؤونات بشری می‌بود ﴿الله الصمد﴾ ذکر نمی‌گردید و اگر تولید می‌شد و از ذات مقدس او چیزی حادث می‌گشت ﴿لم یلد و لم یولد﴾ اطلاق نمی‌شد و اگر با خداوند کس مقترن و معادل می‌گشت ﴿ولم یکن له کفواً احد﴾ در کلام خداوندی نازل نمی‌گشت ...»

تا وقتی که به کلمات حظایر قدس حظیره القدس می‌رسد و می‌گوید:

«هو الحق المستعان، هنگام روح و ریحان و عزّ و امتنان در مواقع جلیان تجلی الهی است، افتدۀ خویش را مستشرق به شوارق قدس الهی نموده، ارواح و انفس و اجساد روح خود را بدین میاه احدیت زنده نماید و از حظایر قدس ربّانی ریان شده، به میاه سبحانی شاداب شوند زیرا که جلیان حقیقت از افق لن ترانی طالع و ساطع گردید و تجلیات عظمت از مطالع لن یعرف ولن یوصف، لائح و لامع گشت. هر ذره، روحی پدید آورد و هر شیئی ریحانی از مواقع تجلیات آشکار گردانید. قوله: لما النور تجلّی و الامر قد دنی و رجع الی اله کل واحد و استرجع الیه ما خلق و من اله الاّ الله و له الملك بیده الامر یفعل ما یشاء و هو الحکیم الخبیر.

ای دوستان دایرۀ فضل و محبان مطالع عدل! در این ایام که شاهین در پرواز و عنقای نفس در سوز و گداز است، سمندروار برگرد آتش عدل گردیده، خود را در سبیل محبّت و مودّت از غیر محبوب محجوب سازند، چه اگر بدین نار حقیقی مضطرم نشده هر آینه از لقای حقیقت محبوب محجوب خواهند شد. اقوال مضریه سبب احتجاب نباشد و اشارات کاذبه مؤتفکه باعث بر ابتعاد نگردد، چه شیطان رجیم از تلیس خود از حق محجوب گشت و خود بینی و غرور جاهلیّت از آدم روحانی محتجب گردید، و هر آن که خود بینی در عوالم خود نموده، محتجب از مواقع تجلیات الهی گردید».

«هو المرهوب المستعان، آفتاب حقیقت معنوی در افق اوج ازلیت در استطاع و اشراق است و کواکب عزّ و عظمت حقیقی الهی در فوق سماء رفعت و احدیّت در شعاع و التیاق. از وساوس شیطانی گذشته و از دسائس ظلمانی رهیده، و چون ظلمتیان در وادی ظلمت و حیرت، نیست نگردید. ذلکم ما یوصیکم به یومئذ ان اتم فی ایامه تنفکرون.

الحمد که حضرت باری تقدس و تعالی چون شما مستجیران را در ارض وجود موجود فرموده، زشت و زیبا را درک نموده، نور و ظلمت را مشاهده می نماید، یقظوا من مثلکم عن رقدة لعلکم بأیات الله یوم العدل لترزقون، هر نفس به متاع ذاتی خود مغرور گشت و از لقای حق محتجب گردید و دور از لحظات قرب ماند، چون در ذات او خود بینی و غرور بود، از این سبب جلیان الهی در نفس فنای او هویدا

نگشت و فؤاد ذات او رخشان نگردید و ظلمت با او معروف گردید و در حجاب افکیه خود مسحتجب گشت و در ظلام مؤتفکات خود در ابتعاد ماند و تجلیات ربانی در نفس و فؤاد او ظاهر نگشت و نفحات سبحانی در دوات و روح او باهر نگردید، لذلک خداوند عادل دوستان خود را بیدار فرمود و محبان خویش را از ضلالت رهایی بخشود.»

نزاع و اختلاف میرزایحیی و حسینعلی

پس از مدتی که هر دو برادر در بغداد به سر بردند ناگاه بین آنان اختلافات و منازعاتی در گرفت و هر کدام دیگری را متهم به چیزی ساختند و این مشاجرات چندان زیاد شد که حسینعلی سر از فرمان برادرش تافت و او را متهم به تصرف در حریم سید علی محمد باب کرد چنان که در کتاب بدیعیش می گوید:

«علت و سبب کدورت جمال ابهی (حسینعلی) از میرزایحیی و الله الذی لا اله الا هو این بود که در حرم نقطه (سید علی محمد) روح ما سواه فداه تصرف نمود. با این که در کل کتب سماوی حرام است، و بی شرمی او به مقامی رسید که ... دست تعدی به حرم مظهر ملیک علام (باب) گشود، فأفّ له و لوفائه، و کاش به نفس خود قناعت می نمود، بلکه او را بعد از ارتکاب خود وقف مشرکین نمود و جمیع اهل بیان شنیده، می دانند سیئات او را.»

به موجب این سخن و اتهام، حسینعلی برادرش را مرتد از دین باب و طرفداران او را مشرک نامید و از همین جا عده‌ای از بایان از راه میرزایحیی برگشتند و به سوی حسینعلی متمایل شدند و عده‌ای هم بر همان راه باقی مانده و میرزایحیی را رها نکردند. دولت عثمانی که این اختلاف و کشمکش را نمی توانست در بغداد تحمل کند آنان را به «ادرنه» روانه کرد، اما در آنجا نیز تنور مخامصه و مجادله گرم بود تا جایی که فحاشی‌های دو برادر به یکدیگر شدت گرفت، چنان که خود حسینعلی در بدیع به این مطلب اذعان نموده که:

«افتضاحی در این ارض برپا شد که یکی از قنسول‌های این ارض تعجب کرد و به شخصی ذکر نمود که امر عجیبی واقع شده و جمیع اعاجم (عجم‌ها) به شماتت

برخواستند که در این طایفه عفت و عصمت نیست.»
و در جایی دیگر می‌گوید:

«... مسلم است که ازل (میرزا یحیی) به اکل و شرب و تصرف در ابکار و نساء مشغول بوده و اعمالی که والله خجالت می‌کشم از ذکرش، مرتکب.»
و به تبع این سخنان پیروان این دو برادر هم اتهاماتی را متوجه یکدیگر ساختند چنان که اشراق خاوری در کتاب رحیق مختوم می‌نویسد:
«برادر زهر، ارتعاش حاصل شد و دست‌های حضرت بهاء‌الله تا آخر حیات می‌لرزید.»
و این سخن به این جهت گفته شده که بهائیان معتقدند میرزا یحیی به قصد کشتن برادر به او زهر خورانیده است.

تبعید دو برادر از طرف حکومت عثمانی

دولت عثمانی که جار و جنجال دو طرف را نظاره می‌کرد و هتک حرمت پیروان آن دو را نسبت به یکدیگر می‌دید و از طرفی نمی‌خواست در مملکت او بلوایی پیا شود ناچار تصمیم گرفت که بین آنان جدایی بیندازد، بنابراین حسینعلی را به عکا (یکی از شهرهای فلسطین) و میرزایحیی را به قبرس تبعید کرد. آیتی در کواکب الدریه می‌نویسد:

«حسینعلی را با ۷۳ نفر از پیروانش به عکا و میرزا یحیی را با سی نفر از پیروانش به قبرس تبعید کرد و از اینجا بود که فرقه بابی به دو فرقه ازل - طرفداران میرزا یحیی صبح ازل - و بهایی - طرفداران حسینعلی بهاء‌الله - منشعب شد.»

مقام من یظهره الله

یکی از عقایدی که باب آن را در میان بایبان رایج کرد عقیده به شخصی بود که بعد از باب ظهور می‌کند. خود او در کتاب بیان، باب ۶ وقت ظهور من یظهره الله را اینطور عنوان می‌کند:

«من یظهره الله بعد از عدد مستغاث بیاید (که به حساب ابجد ۲۰۰۱ است).»
و همین امر موجب اختلاف بین حسینعلی و میرزا یحیی در ادرنه گشت زیرا

حسینعلی خود را همان من یتظهره الله می پنداشت. عباس افندی (عبدالبهاء) در مقاله سیاح می نویسد:

«جانشینی میرزا یحیی جنبه ظاهری داشت و این نقشه حسینعلی و تصویب باب بدین منظور بود که چند صباحی یحیی به این اسم و رسم اشتهار یابد تا حسینعلی از گزند دشمنان مصون بماند.»

و در کتاب جمال ابهی آمده است:

«منظور از بابت، مأموریت از ناحیه حسینعلی بهاء بوده است و منظور او از قائم همان حسینعلی است.»

و این گونه بهائیان ظهور باب را مقدمه‌ای برای اعلان ظهور بهاء می دانند و دین باب را نیز منسوخ می شمارند زیرا هنگامی که حسینعلی بهاء خود را حائز این مقام دانست همان ادعاهای باب را تکرار نموده و تا درجه خدایی و شاریت خود را بالا برد. حال نگاهی به این ادعاها می افکنیم.

ادعای بندگی حسینعلی

حسینعلی در کتاب مبین می گوید:

«سبحان الذی نزل علی عبده من سحاب القضا سهام البلاء، و یرانی فی صبر جمیل.»
یعنی، پاک و منزّه است آن خدایی که بر بنده اش (حسینعلی) نازل کرد از ابر قضا تیرهای بلا را، و مرا در صبر و بردباری نیک دید.

و در جای دیگر می گوید:

«یا الهی هذا الکتاب ارید ان ارسله الی السلطان و انت تعلم بآئی ما اردت منه الا ظهور عدلك لخلقک.»

یعنی، خدا یا این نامه‌ای است که می خواهم آن را برای سلطان (ناصرالدین شاه) بفرستم و تو می دانی که قصدی از این نامه جز آشکار ساختن عدالت تو برای خلق تو ندارم.

ادعای رجعت حسینعلی

حسینعلی بهاء از رجعت خود گاهی با نام رجعت حسینی و گاهی با من یتظهره الله یاد می کند ولی در خطابی که در کتاب مبین به «پاپ» کرده است رجعت خود را

رجعت مسیح می‌نامد:

«یا باباً! اخرق الاحجاب، قد اتى رب الارباب فى ظل السحاب، كذلك يأمر القلم الاعلى من لدن ربك العزيز الجبار، انه أتى من السماء مرة اخرى كما أتى أول مرة اياك ان تعترض عليه.»

یعنی، ای پاپ! ابرهای غفلت را پاره کن، رب الارباب در سایه ابر آمد. اینطور تو را امر می‌کند قلم اعلى از طرف پروردگار عزیز و مقتدر، این که او (مسیح) یک بار دیگر از آسمان آمد چنان که در مرتبهٔ اول از آسمان آمد. پرهیز از این که به او اعتراض کنی.»

ادعای رسالت و پیامبری حسینعلی

او در کتاب اقدس می‌نویسد:

«قل یا ملاءالبیان لا تقتلونی بسیوف الاعراض، تالله کنت نائماً یقظنی ید الارادة ربکم الرحمن، و امرنی بالنداء بین الارض و السماء لیس هذا من عندی لو أنتم تعرفون.»
یعنی، ای گروه بایبان! مرا با شمشیرهای اعراض و دوری به قتل نرسانید، سوگند به خدا خوابیده بودم که دست ارادهٔ خداوند مهربان مرا بیدار کرد و امر کرد مرا که بین زمین و آسمان ندا کنم. این (ادعا) از خودم نیست اگر شما بدانید.»
و در کتاب اشراقات خطاب به ناصرالدین شاه می‌گوید:

«ای پسر سلطان! جناب شما پیش از این مرا دیده بودید، یکی از مردان عادی بودم و اگر امروز بیایی مرا با نوری می‌بینی که هیچ‌کس نمی‌داند کی او را ظاهر ساخته، و یا آتشی می‌بینی که کسی نمی‌داند که آن را افروخته است، لکن مظلوم (حسینعلی) می‌داند و می‌شناسد و می‌گوید: دست اراده خداوند که پروردگار جهانیان است او را روشن ساخته است.»

ادعای خدایی حسینعلی

بالاخره در کتاب مبین درچندین موضع خود را خدا می‌شمارد و چنین می‌نگارد:
«اسمع ما یوحی من شطر البلاء علی بقعة المحنة و الابتلاء من صدرة القضا انه لا اله الا انا المسجون الفرید.»

یعنی، بشنو آنچه که از شطر بلا بر بقعهٔ محنت و گرفتاری از سینهٔ قضا و حی

می شود که نیست خدایی جز من زندانی تنها.

و در جایی دیگر می گوید:

«انّ الذی خلق العالم لنفسه منعه ان ینظر الی احد من احبائه، ان هذا الا ظلم مبین»
یعنی، آن خدایی که جهان را برای خودش خلق کرده او را منع می کنند که به
یکی از دوستانش بنگرد، این ظلم آشکاری است.

«انه یقول حیثذ اننی انا الله لا اله الا انا کما قال النقطة من قبل و بعینه یقول من یأتی
من بعد».

یعنی، او (حسینعلی) در این زمان می گوید: من همان خدایم و خدایی جز من
نیست چنان که نقطه (علی محمد) نیز از پیش می گفت و کسی که بعد از این می آید
بعینه همین را خواهد گفت.

«قل لا یری فی هیکلی الا هیکل الله، و لا فی جمالی الا جمال الله، و لا فی
کینونتی الا کینونته، و لا فی ذاتی الا ذاته و لا فی حرکتی الا حرکته و لا فی سکونی
الا سکونه، و لا فی قلمی الا قلمه العزیز المحمود».

یعنی، بگو در هیکل من دیده نمی شود مگر هیکل خدا، و در جمال من دیده
نمی شود مگر جمال خدا، و در کینونیت و ذاتم دیده نمی شود مگر کینونیت و ذات
خدا، و در حرکت و سکونم دیده نمی شود مگر حرکت و سکون خدا، و در قلم
دیده نمی شود مگر قلم خدا که غالب و پسندیده است.

چنان که در قصیده عزر و قائیه در مکاتیب تصریح می کند که:

کل الالوه من رشح امری تألهت و کل الربوب من طفح حکمی تربت
یعنی، همه خدایان از رشحان و آثار فرمانم به خدایی رسیدند و همه پروردگاران
از لبریزی حکم من پروردگار گشتند.

نبیل زرنندی خطاب به او می گوید:

خلق گویند خدایی و من اندر غضب آیم

پرده برداشته میسند به خود ننگ خدایی

■ ادامه دارد